محبت اهل بيت (3)

(إنما وليكم الله و رسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلا ه و يوتون الزكاه و هم راكعون).(1)

در مورد اين آيه, در جلد 4 تفسير نمونه ص 423 چنين آمده است: اين آيه با كلمه ((انما)) كه در لغت عرب به معنى انحصار مىآيد, شروع شده و مى گويد: ولى و سرپرست و متصرف در امور شما سه شخص است: خدا و پيامبر و كسانى كه ايمان آورده اند و نماز را بر پا مى دارند و در حال ركوع زكات مى دهند..., شك نيست كه كلمه ((ولى)) در آيه به معنى دوست و يا ناصر و ياور نيست, زيرا ولايت به معنى دوستى و يارى كردن, مخصوص كسانى نيست كه نماز مى خوانند و در حال ركوع زكات مى دهند, بلكه يك حكم عمومى است كه همه مسلمانان را در بر مى گيرد, همه مسلمين بايد يكديگر را دوست بدارند و يارى كنند, حتى آنهايى كه زكات بر آنها واجب نيست و اصولا چيزى ندارند كه زكات بدهند, تا چه رسد به اينكه بخواهند در حال ركوع زكاتى بپردازند, آنها هم بايد دوست و ياروياور يكديگر باشند.

از اينجا روشن مى شود كه منظور از ((ولى)) در آيه فوق ولايت به معنى سرپرستى و تصرف و رهبرى مادى و معنوى است, بخصوص اينكه اين ولايت پيامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) و اهل بيت(عليهم السلام) و ولايت خدا در كنار هم قرار گرفته و هر سه با يك جمله ادا شده اند.

و به اين ترتيب, اين آيه از آياتى است كه به عنوان يك نص قرآنى, دلالت بر ولايت و امامت على(عليه السلام) مى كند. لذا به دليل جدا بودن آن از عنوان بحث اين مقاله, به شرح و بسط آن نمى پردازيم.

((و من يطع الله و الرسول فاولـئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهدإ و الصالحين و حسن اولـئك رفيقا));(2)

 كسى كه خدا و پيامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) را اطاعت كند همنشين كسانى خواهد بود كه خدا نعمت خود را بر آنها تمام كرده از پيامبران و صديقان و شهدإ و صالحان و آنها رفيق هاى خوبى هستند.

يكى از صحابه پيامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) به نام ((ثوبان)) كه نسبت به حضرت, محبت و علاقه شديدى داشت, روزى با حال پريشان خدمتش رسيد. پيامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) از سبب ناراحتى او سوال نمود. در جواب عرض كرد: زمانى كه از شما دور مى شوم و شما را نمى بينم, نارحت مى شوم. امروز در اين فكر فرو رفته بودم كه فرداى قيامت اگر من اهل بهشت باشم, مسلما در مقام و جايگاه شما نخواهم بود و بنابراين شما را هرگز نخواهم ديد و اگر اهل بهشت نباشم كه تكليفم روشن است و بنابراين در هر حال, از درك حضور شما محروم خواهم شد, با اين حال چرا افسرده نباشم؟

آيه هاى فوق نازل شد و به اين گونه اشخاص بشارت داد كه افراد مطيع پروردگار در بهشت نيز همنشين پيامبران و برگزيدگان خدا خواهند بود, سپس پيامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: به خدا سوگند ايمان مسلمانى كامل نمى شود, مگر اينكه مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بيشتر دوست بدارد و در برابر گفتار من تسليم باشد.(3)

(قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم و الله غفور رحيم);(4)

 بگو اگر خدا را دوست مى داريد, از من پيروى كنيد تا خدا (هم) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.

اين آيه نيز به دليل آنكه سخن در منشإ آغازين محبت اهل بيت(عليهم السلام) دارد, انتخاب شده است:

كسى كه مدعى عشق و علاقه به پروردگار است, نخستين نشانه اش اين است كه از پيامبر و فرستاده او پيروى كند. بديهى است اطاعت و محبت اهل بيت از محبت خدا سرچشمه گرفته است و محبت تنها يك علاقه قلبى نيست بلكه بايد آثار آن در عمل انسان منعكس باشد.

اين يك اصل كلى در منطق اسلام براى همه اعصار و قرون است. آنها كه شب و روز دم از عشق پروردگار يا عشق و محبت پيشوايان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نيكان مى زنند, اما در عمل, كمترين شباهتى به آنها ندارند, مدعيان دروغينى بيش نيستند.

در معانى الاخبار از امام صادق(عليه السلام) نقل شده كه فرمود: ((ما احب الله من عصاه)); كسى كه گناه مى كند, خدا را دوست نمى دارد. سپس اين شعر معروف را قرائت فرمود:

تعصى الالـه و انت تظهر حبه

هذا لعمرى فى الفعال بديع

لو كان حبك صادقا لا طعته

ان المحب لمن يحب مطيع(5)

معصيت پروردگار مى كنى, با اين حال اظهار محبت به او مى نمايى. به جانم سوگند اين كار عجيبى است. اگر محبت تو صادقانه بود, اطاعت فرمان او مى كردى; زيرا كسى كه ديگرى را دوست مى دارد, از فرمان او پيروى مى كند.

محبت اهل بيت(عليهم السلام) در روايات

1 ـ احاطه مطلق و عام آل محمد صلوات الله عليهم, به آفرينش

بعد از وفات پيامبر اكرم(صلى الله عليه و آله و سلم), صد نفر از مسيحيان به سرپرستى جاثليق نصرانى(6) نزد على(عليه السلام) آمدند و سوالاتى را مطرح كردند, از جمله جاثليق نصرانى پرسيد: مرا از وجه خداى تبارك و تعالى با خبر كن.

على(عليه السلام) آتشى برافروخت و از او پرسيد: وجه اين آتش كجاست؟ نصرانى پاسخ داد: همه حدود آتش وجه آن است. على(عليه السلام) فرمود: اين آتش, كه خود آفريده و مصنوع است, وجهش شناخته نمى شود, پس چگونه خدا كه آفريننده آتش است و هيچ گونه شناختى به آن ندارد, وجهش شناخته شود؟ آرى مشرق و مغرب براى اوست و به هر كجا رو كند, آنجا وجه خداست و بر پروردگار ما هيچ چيز, مخفى و پوشيده نيست.(7)

روايات بسيارى وجه الله را آل محمد(صلى الله عليه و آله و سلم) معرفى كرده است كه آنان مصداق اتم و اعلاى آن به شمار مىآيند. امام صادق(عليه السلام) فرمود: همانا خدا ما را آفريد و خلقت ما را نيكو ساخت و ما را چشم خود در بندگانش و لسان گويا و دست باز خود در خلقش قرار داد. دستى كه رإفت و رحمت بر بندگانش باز است و وجه خويش كه از آن بايد وارد شد و در خويش كه بر او دلالت و راهنمايى گردد و گنجينه دار خويش در آسمان و زمينش. به وسيله ما, درختان بارور شدند و ميوه ها رسيدند و رودخانه ها جريان يافتند و به وسيله ما باران آسمان نازل گرديد و گياهان زمينى روييده شد, با عبادت ما خدا پرستيده شد و اگر ما نبوديم, خدا پرستيده نمى شد.(8)

آرى, هيچ گوشه اى از جهان از وجود مقدس آل الله خالى نيست و هر جا سخن خيرى به ميان مىآيد, آنان تمام آن هستند; ((ان ذكر الخير كنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مإويه و منتهاه.))(9)

البته اگر كسى از موجودات نتواند اين مقام را دريابد, به هيچ وجه دليل بر عدم اين مقام و اين احاطه نيست و اگر مثلا معانى ظاهر قرآن و بخش هاى گوناگون آن را به ظاهر بدون وساطت پيامبر و امام(عليهم السلام) مى فهميم و براى خود, استقلال حس مى كنيم, دليل بر عدم وساطت و دخالت معصوم نيست. اين احساس همواره دليل بر قصور و عدم درك ماست و خود, نوعى غفلت و بى خبرى است كه دامنگير ما شده و به سعى خود نتوان برد پى به گوهر مقصود.

2 ـ صدور مقدرات از آل الله

طبق نصوص قطعى و مسلم, تقديرات پروردگار متعال, از آستان مقدس آل محمد(عليهم السلام) سر مى زند و از اين بيت مطهر منتشر مى شود, چنان كه در متن زيارت مطلقه امام حسين(عليه السلام) مى خوانيم: ((اراده الرب فى مقادير اموره تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم ...))(10); اراده پروردگار در اندازه و مقادير امورش به سوى شما هبوط مى كند و از بيوت شما صادر مى گردد.

اراده حضرت اقدس پروردگار از مسير خاندان عصمت و ولايت, همه را اعم از جماد و نبات و حيوان و انسان و جن و ملك فرا مى گيرد; چون كه آنان وسيله فيض و رحمت پروردگارند: (و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون)(11); و ما اين ذكر (قرآن) را بر تو نازل كرديم تا آنچه به سوى مردم نازل شده است, براى آنها روشن سازى و شايد انديشه كنند.

اين آيه و نظاير آن, صريحا روشنگر واقعيتى است كه عقل و فطرت و قلب سليم آن را قبول مى كند.

نكته مهم اينجاست كه: اگر بيان آل عصمت در چيزى نباشد, آن چيز نه تنها مشكل و غامض است, بلكه گويا آن چيز به طور كلى وجود ندارد, از اين رو, ولايت اهل بيت(عليهم السلام) محور و قطب قرآن و جميع كتب آسمانى معرفى شده است.

3 ـ محبت اهل بيت(عليهم السلام) اساس اسلام است

آرى محبت آل محمد ـ صلوات الله عليهم ـ دائر مدار آفرينش و اساس نجات و محور جميع معارف الهى است كه بستگان كمند تو رستگارانند.

به روايت امام صادق(عليه السلام), رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود:

((لكل شىء اساس و اساس الا سلا م حبنا اهل البيت));(12) براى هر چيزى اساس و پايه اى است و اساس اسلام محبت ما اهل بيت است.

على(عليه السلام)در توصيف آل محمد(صلى الله عليه و آله و سلم) مى فرمايد: ((هم اساس الدين و عماد اليقين, اليهم يفىء الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولا يه));(13) آل محمد اساس و پايه دين و ستون ايمان و يقين هستند, دورافتادگان از راه حق به آنان رجوع كرده و واماندگان آنان ملحق مى شوند و خصائص امامت (علوم و معارف) در آنان جمع و حق ايشان است و بس.

پس از آنكه در جامعه اى ولايت تحقق يافت, زمينه تحقق احكام اسلام نيز فراهم مى گردد و تضعيف ولايت به هر اندازه, به تضعيف اصل حاكميت اسلام منجر مى شود.

خاتمه

در پايان به ذكر روايتى مى پردازيم كه موجب شادابى دل و طراوات جان باشد. حكم بن عتيه مى گويد: روزى در حضور امام باقر(عليه السلام) بودم و اطاق پر از جمعيت بود. در اين هنگام پيرمردى كه بر عصاى بلندش تكيه كرده بود, آمد و دم در ايستاد و گفت: ((السلام عليك يابن رسول الله و رحمه الله و بركاته)), آنگاه ساكت شد.

امام باقر(عليه السلام) فرمود: ((و عليك السلام و رحمه الله و بركاته)). پيرمرد آنگاه به كسانى كه در خانه بودند سلام كرد و خاموش ايستاد. مردم نيز جواب سلام او را دادند. سپس او رو به امام كرد و گفت: يابن رسول الله ! مرا پهلوى خود بنشان ! جانم فداى تو, به خدا قسم من شما را دوست دارم و نيز كسانى را كه به شما محبت مى ورزند, دوست دارم. به خدا قسم محبتم به شما و محبين شما به خاطر طمع دنيا نيست. به خدا قسم من به دشمن شما بغض و كينه دارم و از آنها بيزارم و به خدا قسم من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام مى دانم و منتظر امر و فرمان شما هستم, جانم فداى تو آيا براى من اميد (نجاتى) دارى؟

امام باقر(عليه السلام) فرمود: بيا اينجا ! بيا اينجا ! (آمد) تا او را پهلوى خود نشاند. آنگاه فرمود: اى پيرمرد همانا شخصى نزد پدرم, على بن الحسين8 آمد و مثل همين سوال كه تو از من كردى از پدرم پرسيد. پدرم به او فرمود: اگر بميرى (نگران مباش زيرا) بر رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) و بر على و حسن و حسين و على بن الحسين وارد مى شوى و دلت خنك و چشمت روشن مى شود و با فرشتگان كرام الكاتبين, با روح و ريحان از تو استقبال مى شود و اين هنگامى است كه جان تو به اينجا برسد و با دست به گلوى خود اشاره نمود و اگر زنده بمانى, آنچه باعث روشنى چشم تو است ببينى و با ما در بالاترين درجات بهشت خواهى بود پيرمرد گفت: چه فرمودى اى ابوجعفر ! امام(عليه السلام) همان سخن را براى او تكرار كرد. پيرمرد گفت: الله اكبر ! ابوجعفر ! اگر من بميرم و جانم به اينجا (گلو) رسد بر رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) و بر على و بر حسن و حسين و على بن الحسين(عليهم السلام) وارد مى شوم و چشمم روشن گردد و دلم خنك شود و با فرشتگان كرام الكاتبيين با روح و ريحان استقبال شوم و اگر زنده بمانم, آنچه باعث روشنى چشم من است, ببينم و با شما در بالاترين درجات بهشت باشم ؟ !

آنگاه پيرمرد شروع كرد به هاى هاى گريه كردن تا به زمين افتاد. حضار مجلس, حال آن پير را كه چنين ديدند, گريه و شيون سر دادند. سپس امام باقر(عليه السلام) با انگشت خود اشك از گوشه هاى چشم پيرمرد پاك كرد. پير سرش را بلند كرد و به امام باقر(عليه السلام) گفت: يابن رسول الله ! جانم به فدايت دستت را به من بده.

حضرت دست خود را به او داد. پير آن را بوسيد و بر ديدگان و رخسارش نهاد. آنگاه شكم سينه خود را برهنه كرد و دست حضرت را بر شكم و سينه خود نهاد. آنگاه برخاست و خداحافظى كرد و از منزل خارج شد.

امام باقر(عليه السلام) در حالى كه با نگاه او را بدرقه مى كرد, رو به مردم كرد و فرمود: هر كه دوست دارد كه به مردى از اهل بهشت نگاه كند به اين مرد نگاه كند. (14)

پى نوشت ها

1. مائده/55.

2.نسإ/69.

3. تفسير نمونه, ج3, ص459.

4. آل عمران/31.

5. تفسير نمونه, ج 2, ص 385.

6. نصرانيها, سرآمد إسقفها را جاثليق مى گويند.

7. توحيد صدوق, ص 182, رقم 16.

8. كافى, ج 1, ص 144.

9. زيارت جامعه كبيره.

10. كامل الزيارات, ص 198.

11. نحل/44.

12. محاسن برقى, ج 1, ص 150, رقم 66.

13. نهج البلاغه, خطبه 1.

14. كافى ج 8, ص 76.